

ترجمه و تطبیق با متن

▲ وَهِيَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى الْغَيْرِ لِيَعْمَلَ لَهُ حَالٌ حَيَاتِيهِ
وکالت یعنی انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تا زنده است برایش انجام دهد.

تعریف وکالت

▲ أَوْ إِزْجَاعُ تَمَثُّيهِ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِلَيْهِ لَهُ حَالُهَا
و یا یکی از امور او را تا زنده است راه بیاندازد.

▲ وَهِيَ عَقْدٌ يَحْتَاجُ إِلَى إِجَابٍ
و عقد وکالت به ایجاب احتیاج دارد

▲ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَيَّ هَذَا الْمَقْصُودِ
ایجاب عقد وکالت به هر چیزی است که این مقصود را برساند.
نکته: "به هر چیزی" یعنی در ایجاب وکالت نیاز به الفاظ خاص نمی باشد و هر لفظ یا عملی که ایجاب را برساند کافی است.

ایجاب وکالت

▲ كَقَوْلِكَ وَكَلْتِكَ أَوْ أَنْتَ وَكَيْلِي فِي كَذَا أَوْ فَوَّضْتُهُ إِلَيْكَ وَنَحْوَهَا
مثل اینکه به وکیلت بگویی: من تو را وکیل کردم یا تو در انجام فلان کار وکیل منی یا انجام فلان کار را به تو واگذار کردم و امثال اینها.

▲ بَلِ الظَّاهِرُ كَفَاتِيهِ قَوْلُهُ بَعْدَ دَارِي قَاصِدًا بِهِ التَّفْوِيضَ الْمَذْكُورَ فِيهِ
نکته: بلکه ظاهراً همین مقدار هم کافی باشد که بگوید: (فلان کار مرا انجام بده) مثلاً خانه ام را بفروش و منظورش این باشد که من این کار را به تو واگذار کردم.

تعریف وکالت

▲ وَقَبُولُ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَيَّ الرِّضَا بِهِ

و قبول وکالت نیز هر عبارتی است (از وکیل) که بر رضایت او بروکالت دلالت کند.

▲ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهُ يَكْفِي فِيهِ فِعْلٌ مَا وَكَّلَ فِيهِ بَعْدَ الْإِجَابِ

بلکه ظاهراً همین مقدار در قبول کفایت می‌کند که وکیل بعد از ایجاب شروع به انجام آن عمل کند.

معاطات در وکالت

▲ بَلِ الاقْوَى وَقُوعُهَا بِالْمُعَاظَاهِ

نکته: بلکه اقوی آن است که (اصلاً ایجاب و قبول لفظی نمی‌خواهد و) به طور معاطات نیز واقع می‌شود.

▲ بَانَ سَلَّمَ إِلَيْهِ مَتَاعًا لِيَبِيعَهُ فَتَسَلَّمَهُ لِذَلِكَ

مثل اینکه کالایی را به او بدهد تا بفروشد و او هم آن را برای فروش تحویل بگیرد.

جواز تحقق وکالت بوسیله کتابت + عدم اشتراط موالات در وکالت

▲ بَلْ لَا يَبْعُدُ تَحَقُّقُهَا بِالْكِتَابَةِ مِنْ طَرَفِ الْمُوَكَّلِ وَ الرِّضَا بِمَا فِيهَا مِنْ طَرَفِ
الْوَكِيلِ

بلکه بعید نیست که وکالت با نامه نیز تحقق یابد، یعنی موکل در نامه بنویسد که شخص در فلان کار وکیل باشد و وکیل هم به مضمون نامه رضایت دهد.

▲ وَ أَنْ تَأَخَّرَ وَصُولُهَا إِلَيْهِ مُدَّةً

هرچند که نامه مدتی دیر به دستش رسیده باشد.

▲ فَلَا يَعْتَبَرُ فِيهَا الْمَوْلَاهُ بَيْنَ إِجَابَتِهَا وَ الْقَبُولِهَا

نکته: پس بین ایجاب و قبول، موالات معتبر نیست. (یعنی شرط نیست که بلافاصله پس از ایجاب، قبول را اعلام کند)

مسأله ۴ جواز حجر وکیل

به بیان ساده: اگر شخصی خودش به دلیل سفاهت یا بی پولی محجور باشد مانعی ندارد وکیل کسی باشد که محجور نیست.

ترجمه و تطبیق بامتن

تَصِحُّ وَكَالَهُ الْمَحْجُورُ عَلَيْهِ لِسَفَهٍ أَوْ فَلَاسٍ عَنْ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ لَا حَجَرَ عَلَيْهِ. مهم: وکالت کسی که به جهت سفاهت یا افلاس محجور شده است از طرف کسی که حجر بر او نیست صحیح می باشد.

حجر
وکیل

مسأله ۵ وکیل گرفتن توسط بچه

به بیان ساده: قبلاً خواندیم یکی از شرایط متعاقدين یعنی هم وکیل و هم موکل این است که باید بالغ باشند، پس کودک نه می تواند وکیل شود و نه می تواند به دیگری وکالت دهد. البته در مورد کودک گفته شد که اگر ممیز باشد و شرایط را رعایت کند می تواند وکیل در "اجرای عقد" باشد. اکنون در این مسأله می خوانیم که اگر برخی تصرفات کودک را جایز بدانیم پس می تواند به دیگری وکالت دهد به شرطی که سنش به ۱۰ سال رسیده باشد.

ترجمه و تطبیق بامتن

لَوْ جَوَّزْنَا لِلصَّبِيِّ بَعْضَ التَّصَرُّفَاتِ فِي مَالِهِ كَالْوَصِيِّ بِالْمَعْرُوفِ لِمَنْ بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ...

اگر بعضی از تصرفات کودک ۱۰ ساله در اموالش مانند وصیت کردن به کار خدایسندانه را صحیح بدانیم ...

.....
استثناء
.....

جَازَ لَهُ التَّوَكُّيلُ فِيمَا جَازَ لَهُ. جایز است کودک برای انجام اینگونه کارهایش وکیل بگیرد. نکته: برای جواز توکیل توسط صبی در برخی امور، رسیدن به ۱۰ سال مهم است.

مسئله ۳۱ وکالت در قبض

به بیان ساده: وکالت در خصم و طرح دعوی با وکالت در قبض فرق دارد. اگر کسی دیگری را وکیل در اقامه دعوی بکند، وکیل فقط می‌تواند دعوای موکل را نزد محکمه طرح نماید و اقدامات لازم برای اثبات حق را انجام دهد اما نمی‌تواند پس از اثبات حق، آن را دریافت و قبض نماید بلکه برای قبض نیاز به وکالت جداگانه دارد.

لذا اگر وکیل از طرف موکلش، هم وکالت در خصم و هم وکالت در قبض داشته باشد، اجازه دارد پس از اثبات حق، آن را از مدعی علیه دریافت کند اما اگر وکالت در قبض نداشته باشد چنین حقی نخواهد داشت و مدعی علیه نیز الزامی به تحویل دادن حق به وکیل ندارد.

ترجمه و تطبیق بامتن

▲ لَوْ وَكَّلَهُ فِي الدَّعْوَى وَتَثْبِيتُ حَقِّهِ عَلَيَّ حَصْمِهِ
اگر کسی را وکیل کند در طرح دعوی و اثبات حقی که بر خصم دارد

▲ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَعْدَ الْإِثْبَاتِ، قَبْضُ الْحَقِّ
وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات، آن حق را تحویل بگیرد

▲ فَلِلْمَحْكُومِ عَلَيْهِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَنِ تَسْلِيمِ مَا تَبَتَّ عَلَيْهِ إِلَى الْوَكِيلِ.
بنابراین محکوم علیه می‌تواند از تحویل دادن حق به وی امتناع کند.

وکالت
در
قبض

مسئله ۳

اثبات صفات برای طرفین دعوا

به بیان ساده: شرط است که صفات قاضی حتماً برای هردو طرف دعوی ثابت شده باشد تا بتواند دعوا را نزد او ببرند و اگر وجود صفات برای یک طرف ثابت نباشد، نمی‌توانند دعوی را نزد این قاضی ببرند.

ترجمه و تطبیق بامتن

▲ لَا بُدَّ مِنْ تَبْوَتِ شَرَائِطِ الْقَضَاءِ فِي الْقَاضِي عِنْدَ كُلِّ مِنَ الْمُتَرَفِعَيْنِ
اینکه قاضی شرایط دهگانه را دارا باشد باید برای هردو طرف دعوی ثابت شود

▲ وَلَا يَكْفِي التَّبَوُّتُ عِنْدَ أَحَدِهِمَا.
لذا اگر فقط برای یک طرف ثابت شده باشد، کفایت نمی‌کند (و نمی‌توانند
مرافعه را نزد آن قاضی ببرند)

اثبات
شرایط قضا
برای هردو
طرف

مسئله ۴

عدم صدور حکم بر اساس فتوای دیگران

به بیان ساده: قاضی فقط باید بر اساس رای خودش حکم دهد، حتی اگر مجتهد دیگر اعلم باشد قاضی نمی‌تواند بر اساس فتوا و نظر او حکم را صادر نماید.

ترجمه و تطبیق بامتن

▲ يُشْكَلُ لِلْقَاضِي الْقَضَاءُ بِفَتْوَى الْمُجْتَهِدِ الْآخَرِ
اشکال دارد که قاضی بر اساس فتوای مجتهد دیگر رای صادر نماید

▲ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنَ الْحُكْمِ عَلَيَّ طَبَقَ رَأْيِهِ لَا غَيْرِهِ وَلَوْ كَانَ أَعْلَمَ
چاره ای نیست جز اینکه طبق رای خود حکم کند نه دیگران
نکته: هرچند که دیگران از او اعلم باشند.

عدم صدور
حکم به
فتوای مجتهد
دیگر

مسئله ۸ علم قاضی

به بیان ساده: جایز است که قاضی در حق الناس و همچنین حق الله، بر اساس علم خود حکم صادر کند و علم قاضی بر بینه و اقرار و سوگند مقدم است.

ترجمه و تطبیق بامتن

يَجُوزُ لِلْقَاضِي أَنْ يَحْكُمَ بِعِلْمِهِ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ أَوْ أَقْرَارٍ أَوْ حَلْفٍ فِي حُقُوقِ النَّاسِ

جایز است که قاضی بدون بینه (از طرف مدعی) و بدون اقرار یا سوگند (از طرف منکر) در حقوق الناس ...

و كَذَا فِي حُقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى

و همچنین در حقوق الله نیز طبق علم خود عمل کند.

علم
قاضی

بَلْ لَا يَجُوزُ لَهُ الْحُكْمُ بِالْبَيِّنَةِ إِذَا كَانَتْ مُخَالَفَةً لِعِلْمِهِ

حتی در جایی که بینه بر خلاف علم او شهادت دهند، جایز نیست طبق بینه حکم کند

أَوْ إِخْلَافَ مَنْ يَكُونُ كَاذِبًا فِي نَظَرِهِ

یا اگر بداند صاحب سوگند دروغ می گوید، جایز نیست او را سوگند دهد.

نَعَمْ يَجُوزُ لَهُ عَدَمُ التَّصَدِّي لِلْقَضَاءِ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ مَعَ عَدَمِ التَّعَيُّنِ عَلَيْهِ.

در چنین مواردی جایز است که اگر قضاوت بر او متعین نباشد (قاضی منحصر به او نباشد) از قبول این مرافعه خودداری کند.

مخالفت
علم قاضی
باینه

مسأله ۶

اختصاص حکم غیابی به حق الناس

به بیان ساده: قاضی فقط در خصوص حقوق مربوط به مردم می تواند علیه غایب حکم صادر کند، اما در حقوق الهی صدور حکم غیابی جایز نیست. احکامی که مرکب از حق الناس و حق الله باشند نیز، نسبت به حق الناس حکم غیابی صادر می شود اما نسبت به حق الله حکم غیابی صادر نمی شود.

ترجمه و تطبیق بامتن

حکم غیابی

الظاهر اختصاص جواز الحكم علي الغائب بحقوق الناس
نکته: ظاهراً جواز حکم کردن علیه غایب مخصوص حقوق الناس است

عدم جواز حکم

غیابی در حق الله

فلا يجوز الحكم عليه في حقوق الله تعالى مثل الزنا
بنابراین جایز نیست که در حقوق الهی مانند زنا حکم غیابی صادر گردد.

حکم غیابی

در حقوق

ترکیبی

لو كان في جنابه حقوق الناس و حقوق الله كما في السرقة
نکته: واگر دعوا در جنایتی باشد که هم حق الله و هم حق الناس در آن باشد مانند سرقت

فان فيها قطع و هو من حقوق الله و اخذ المال و رده الي صاحبه و هو
من حقوق الناس
در چنین مواردی که قطع دست از حقوق الله و گرفتن مال از سارق و بازگرداندن آن به صاحبش از حقوق الناس می باشد ...

جاز الحكم في حقوق الناس دون حقوق الله،
در خصوص حقوق الناس جایز است که حکم غیابی صادر شود اما در حقوق
الله حکم غیابی صادر نمی شود.

فلو اقام المدعي بينه حاكم الحاكم و يؤخذ المال علي ما تقدم
لذا اگر مدعی بین اقامه کند که فلانی سارق است، حاکم تنها به رد مال به
همان ترتیبی که بیان شد، حکم می کند

مبحث شهادت

الْقَوْلُ فِي صِفَاتِ الشُّهُودِ

فصل اول: در مورد صفات شهود

شرط اول بلوغ

به بیان ساده: بر اساس ماده ۱۳۱۳ ق.م. در شاهد بلوغ، عقل، عدالت، ایمان و طهارت مولد شرط است.
در ادامه هر کدام از این پنج مورد را توضیح خواهیم داد. اما اولین شرط برای شاهد، بلوغ است.
یعنی شاهد باید بالغ باشد: بنابراین ...

شهادت پسر بچه غیر ممیز: مطلقاً اعتبار ندارد
شهادت پسر بچه ممیز: | اگر به ده سال نرسیده: مطلقاً اعتبار ندارد
| اگر به ده سال رسیده است: در قتل و جرح،
محل تردید است
در سایر موارد نیز اعتبار ندارد.
شهادت دختر بچه مطلقاً اعتبار ندارد.

شهادت نابالغ

ترجمه و تطبیق با متن

و هِيَ أُمُورٌ: و صفات شاهد چند امر است
الْأَوَّلُ الْبُلُوغُ: که اولین شرط، بلوغ است.

▲ **فَلَا اِغْتِبَارَ بِشَهَادَةِ الصَّبِيِّ غَيْرِ الْمُمَيِّزِ مُطْلَقًا**
پس شهادت پسر بچه غیرمميز مطلقاً اعتباری ندارد

▲ **وَلَا بِشَهَادَةِ الْمُمَيِّزِ فِي غَيْرِ الْقَتْلِ وَالْجَرْحِ**
و همچنین شهادت پسر بچه ممیز در غیر قتل و جرح اعتبار ندارد (مهم)

▲ **وَلَا بِشَهَادَتِهِ فِيهَا إِذَا لَمْ يَبْلُغِ الْعُشْرَ**
(نکته): همچنین (شهادت پسر بچه ممیز در قتل و جرح) چنانچه به ده سال نرسیده باشد معتبر نیست

▲ **وَأَمَّا لَوْ بَلَغَ الْعُشْرَةَ وَشَهِدَ بِالْجِرَاحِ وَالْقَتْلِ فَفِيهِ تَرَدُّدٌ**
(اگر پسر بچه ممیز) که به ده سال رسیده است به قتل و جراحت شهادت دهد، در اعتبار آن شک و تردید است.

شهادت
پسر بچه
نابالغ

▲ **نَعَمْ لَا اشْكَالَ فِي عَدَمِ اِغْتِبَارِ شَهَادَةِ الصَّبِيِّهِ مُطْلَقًا**
شهادت دختر بچه نابالغ مطلقاً معتبر نیست (فرقی ندارد که ممیز باشد یا در چه موضوعی شهادت دهد)

شهادت
دختر بچه نابالغ

شرط دوم
عقل

به بیان ساده: دومین شرط برای شاهد، عقل است یعنی شاهد باید عاقل باشد. (دیوانه نباشد) بنابراین شهادت دیوانه (مجنون اطباقی) معتبر نیست و همچنین شهادت مجنون ادواری نیز چنانچه در دوران دیوانگی باشد قبول نمی‌شود. نکته: حتی اگر مجنون ادواری در دوران افاقه، عقل و سلامت شهادت دهد نیز در صورتی از او قبول می‌شود که حاکم از طریق آزمایش و امتحان از صحت عقل و هوش و علم او اطمینان پیدا کند.

مسأله ۶

شهادت دوست، شهادت مهمان، شهادت اجیر

به بیان ساده: شهادت دوست علیه دوست یا شهادت مهمان علیه میزبان معتبر است و نزدیکی و محکم بودن روابط و علاقه بین آنها تاثیری در اعتبار شهادت ندارد. در خصوص شهادت اجیر علیه کسی که او را اجاره کرده است، قول قوی تر عدم قبول چنین شهادتی است مگر اینکه اجیر در حال اجاره حادثه را مشاهده کرده و بعد از تمام شدن مدت اجاره می خواهد اداء شهادت کند، در این حالت شهادتش معتبر است.

ترجمه و تطبیق با متن

▲ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الصَّدِيقِ عَلَي صَدِيقِهِ وَ كَذَا لَهُ

شهادت دوست علیه دوستش و به نفع دوستش معتبر است

شهادت

دوست

▲ وَإِنْ كَانَتْ الصِّدَاقَةُ بَيْنَهُمَا أَكِيدَهُ وَالْمَوَادَّةَ الشَّدِيدَةَ

اگرچه دوستی بین آنها محکم و مودت شدیدی بینشان باشد

▲ وَ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الضَّيْفِ وَإِنْ كَانَ لَهُ مَيْلٌ إِلَى مَشْهُودٍ لَهُ

شهادت مهمان نیز پذیرفته می شود هرچند نسبت به میزبان گرایش و علاقه داشته باشد.

شهادت

میهمان

▲ وَ هَلْ تَقْبَلُ شَهَادَةَ الْأَجِيرِ لِمَنْ أَجَرَهُ

آیا شهادت اجیر برای کسی که اجاره اش کرده قبول می شود؟

▲ قَوْلَانِ أَقْرَبُهُمَا الْمَنْعُ

دو قول است، قول اقرب منع قبول شهادت است.

شهادت

اجیر

▲ وَ لَوْ تَحَمَّلَ حَالَ الْإِجَارَةِ وَ آدَاَهَا بَعْدَهَا تَقْبَلُ

و اگر در حال اجاره (مشهود به را) مشاهده کند و بعد از پایان اجاره، شهادت را ادا کند، معتبر است.

مسأله ۵

شهادت زنان در وقف، در حقوق مالی، در موجبات قصاص

به بیان ساده: در مورد شهادت زنان در وقف تردید وجود دارد. شهادت زنان همانطور که در امور مالی پذیرفته بود، در "حقوق" مالی نیز قبول می‌شود. مانند حق شفعه، حق خیار، حق فسخ در عقود مالی و ... سایر حقوق مالی. شهادت زنان در موجبات قصاص معتبر نیست.

ترجمه و تطبیق با متن

فِي قَبُولِ شَهَادَتِهِنَّ فِي الْوَقْفِ وَجَهٌ لَا يَخْلُو عَنِ الْأَشْكَالِ
در قبول شهادت زنان در وقف وجهی ذکر کرده‌اند که خالی از اشکال نیست.

شهادت زنان در وقف

و تَقْبَلُ شَهَادَتُهُنَّ فِي حُقُوقِ الْأَمْوَالِ كَالْأَجَلِ وَالْخِيَارِ وَالشُّفْعَةِ وَفَسْخِ
الْعَقْدِ الْمُتَعَلِّقِ بِالْأَمْوَالِ وَنَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا هِيَ حُقُوقُ الْأَدَمِيِّ
و شهادت زنان در حقوق اموال نظیر مدت (مدت اجاره و مدت نسیه و ...) و
خیار و حق شفعه و فسخ عقدی که به اموال تعلق دارد و امثال اینها از سایر
حقوق الناس مربوط به اموال قبول می‌شود.

شهادت زنان در حقوق مالی

و لَا تَقْبَلُ شَهَادَتُهُنَّ فِيمَا يُوجِبُ الْقِصَاصَ
اما شهادت زنان در موجبات قصاص معتبر نیست.

شهادت زنان در موجبات قصاص

مسئله ۱۰

رجوع از شهادت پس از اجرای قصاص

به بیان ساده: اگر شاهد در مسئله‌ای شهادت دهد که موجب قصاص باشد و پس از اجرای قصاص از شهادتش برگردد؛ چنانچه عمداً شهادت ناحق داده باشد قصاص می‌شود و اگر اشتباه کرده باشد باید از اموال خودش نه عاقله، دیه بپردازد.

ترجمه و تطبیق بامتن

▲ **إِنْ كَانَ الْمَشْهُودُ بِهِ قَتْلًا أَوْ جَرْحًا مُوجِبَةً لِّلْقِصَاصِ وَاشْتُوفِيَ ثُمَّ رَجَعُوا**
اگر حادثه مورد شهادت، قتل یا زخم موجب قصاص بوده باشد، حکم اجرا شود و سپس شهود از شهادتشان برگردند ...

▲ **فَإِنْ قَالُوا تَعَمَّدْنَا أَوْ قَتَصْنَا مِنْهُمْ**
اگر شهود بگویند عمداً شهادت ناحق دادیم، قصاص می‌شوند

▲ **وَإِنْ قَالُوا أَخْطَأْنَا كَانَ عَلَيْهِمُ الدِّيَةُ فِي أَمْوَالِهِمْ**
اگر بگویند: اشتباه کردیم، باید از اموال "خودشان" (نه عاقله) دیه بدهند.

▲ **وَإِنْ قَالَ بَعْضُهُمْ تَعَمَّدْنَا وَبَعْضُهُمْ أَخْطَأْنَا؛**
و اگر برخی بگویند عمداً شهادت ناحق دادیم و برخی دیگر بگویند: اشتباه کردیم ...

▲ **فَعَلِيَ الْمُقَرَّبُ بِالْمُعْتَمِدِ الْقِصَاصُ وَعَلَى الْمُقَرَّبِ بِالْخَطَا الدِّيَةُ بِمِقْدَارِ نَصِيْبِهِ**
آنکه اقرار به عمد کرده قصاص و آنکه اقرار به خطا کرده "به میزان سهمش از خون بها" باید دیه بپردازد.

▲ **وَلِوَلِيِّ الدَّمِ قَتْلِ الْمُقَرَّبِينَ بِالْعَمَدِ أَجْمَعِ وَرَدُّ الْفَاضِلِ عَنِ دِيَةِ صَاحِبِهِ،**
ولی دم می‌تواند همه مقربین به عمد را قصاص کند و مازاد بر سهم هر کدام از دیه را بپردازد ...

▲ **وَلَهُ قَتْلُ بَعْضِهِمْ وَرَدُّ الْبَاقُونَ قَدَرِ جَنَائِبِهِمْ**
و هم می‌تواند برخی را بکشد و بقیه به مقدار جنایتشان خون بها را به اولیاء قصاص شدگان بپردازند.

رجوع از شهادت بعد از اجرای قصاص

ولی دم

مسئله ۹ اقرار سفیه

▲ **إِنْ أَقَرَ السَّفِيهُ الْمَحْجُورُ عَلَيْهِ بِمَالٍ فِي ذِمَّتِهِ أَوْ تَحْتَ يَدِهِ لَمْ يُقْبَلْ**
اگر سفیهی که بخاطر سفاقتش از تصرف در مالش محجور و ممنوع شده، اقرار کند که فلان مقدار بر ذمه من است یا این تکه اثاث خانه مال فلانی است، از او قبول نمی‌شود.

اقرار سفیه در
امور مالی

▲ **و يُقْبَلُ فِيهَا عَدَا الْمَالِ كَالطَّلَاقِ وَ الْخُلْعِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْفِرَاقِ لَا الْفِدَاءِ**
اما اقرار سفیه در امور غیر مالی پذیرفته می‌شود، مانند اقرار به طلاق و همچنین طلاق خلع، البته به نسبت جدایی پذیرفته می‌شود نه در خصوص عوض خلع که جنبه مالی دارد (نکته)

اقرار سفیه در
امور غیر مالی

▲ **وَ كَذَا فِي كُلِّ مَا أَقَرَ بِهِ وَ هُوَ يَشْتَمِلُ عَلَى مَالٍ وَ غَيْرِهِ لَمْ يُقْبَلْ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَالِ**
همچنین در تمام مواردی که مورد اقرار شامل هر دو امر مالی و غیرمالی می‌شود، نسبت به جنبه غیرمالی اش قبول و نسبت به جنبه مالی قبول نمی‌شود.

اقرار سفیه در
امور مشترک

▲ **كَالسَّرْقَةِ فَيُحَدُّ أَنْ أَقَرَ بِهَا، وَلَا يَلْزَمُ بِإِدَاءِ الْمَالِ.**
مانند اینکه سفیه به سرقت اقرار کند، که در اینصورت او را حد می‌زنند اما به ادای مال ملزم نمی‌شود.

مسئله ۱۰ اقرار مفلس

▲ **يُقْبَلُ إِقْرَاؤُ الْمُفْلِسِ بِالذَّيْنِ سَابِقاً وَ لَاحِقاً،**
اقرار ورشکسته قبول می‌شود، چه اقرار به دینی باشد که قبل از صدور حکم ورشستگی یا بعد از صدور حکم ورشستگی باشد

اقرار
ورشکسته

▲ **لَكِنْ لَمْ يُشَارِكْ الْمُقَرِّلُهُ مَعَ الْغَرَمَاءِ بِتَفْصِيلِ مَرَفِي كِتَابِ الْحَجْرِ**
اما این طلبکار جدید با سایر طلبکاران در تقسیم مال ورشکسته سهیم نمی‌شود، که بحثش در کتاب حجر گذشت

مسئله ۴

انشاء با حروف سوگند

▲ لَا يَعْتَبِرُ فِي إِعْقَادِهَا أَنْ يَكُونَ انْشَاءُ الْقَسَمِ بِحُرُوفِهِ بَانَ يَقُولَ وَاللَّهِ أَوْ بِاللَّهِ أَوْ تَاللَّهِ لِأَفْعَلِ كَذَا

در انعقاد سوگند این قید معتبر نیست که انشاء آن با حروف قسم یعنی واو و باء و تاء باشد

▲ بَلْ لَوْ أَنْشَاهُ بِصِغَتِي الْقَسَمِ وَالْحَلْفِ كَقَوْلِهِ أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ أَوْ حَلَفْتُ بِاللَّهِ انْعَقَدَتْ أَيْضاً

بلکه حتی اگر با صیغه قسم آن را انشاء کند و بگوید: قسمت بالله، نیز منعقد می‌شود.

▲ نَعَمْ لَا يَكْفِي لَفْظاً أَقْسَمْتُ وَ حَلَفْتُ بِدُونِ لَفْظِ الْجَلَالَةِ أَوْ مَا هُوَ بِمَنْزِلَتِهِ. بله، گفتن قسم می‌خورم یا حلفت، بدون لفظ جلاله و یا الفاضی که به منزله آن است کافی نیست.

عدم اعتبار حروف

مسئله ۵

قسم با نام پیامبر (ص) و ائمه (ع)

▲ لَا تَنْعَقِدُ التَّمْيِينَ بِالْحَلْفِ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ سَائِرِ النَّفُوسِ الْمُقَدَّسَةِ الْمُعَظَّمَةِ

نکته: قسم با نام رسول خدا (ص) و یا ائمه اطهار علیهم السلام و سایر نفوس مقدسه منعقد نمی‌شود.

▲ وَ لَا بِالْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَ لَا بِالْكَعْبَةِ الْمُشْرِفَةِ وَ سَائِرِ الْأَمَكِنَةِ الْمُحْتَرَمَةِ. و همچنین قسم به قرآن و کعبه مشرفه و سایر اماکن محترمه نیز منعقد نمی‌شود.

عدم انعقاد قسم به غیر خداوند